



بررسی نقش معاضد السلطنه در انقلاب مشروطه

پدیدآورده (ها) : قره داغی، معصومه؛ دوست زاده، غلامرضا
تاریخ :: مطالعات تاریخی :: تابستان 1392، سال یازدهم - شماره 41
از 48 تا 65

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1053569>

{{DownloaderKey}} : {{DownloaderValue}}

تاریخ دانلود : 12/09/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه قوانین و مقررات استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

بررسی نقش معاضد السلطنه

در انقلاب مشروطه

فصلنامه مطالعات تاریخی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

بررسی نقش معاضدالسلطنه در انقلاب مشروطه

● دکتر معصومه قره‌داغی*

● غلامرضا دوست‌زاده**

۴۹

چکیده

در مورد بسیاری از رجال عصر مشروطه و نقش آنها در تحولات مربوط به آن دوره، پژوهش‌های عالمانه‌ای صورت گرفته اما در عین حال به برخی شخصیت‌ها التفات چندانی نشده است و آثار و نوشته‌ای که در شأن و منزلت آنها باشد، به رشته نگارش در نیامده است. از جمله این شخصیت‌ها ابوالحسن خان معاضدالسلطنه است که به رغم تلاش‌های مجدانه‌اش در مبارزه علیه استبداد حکام قاجار و همچنین سلطه دو کشور استعماری وقت، روس و انگلیس کمتر مورد توجه و عنایت محققان و اصحاب قلم قرار گرفته است.

در نوشتار حاضر سعی خواهد شد با اتکا به منابع و مآخذ متقن تاریخی، بخشی از فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی وی و ارتباط مستمر او با برخی از انجمن‌ها و کانون‌های آزادی‌خواهی مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

مقدمه

ابوالحسن پیرنیا - معاضدالسلطنه - از جمله رجال هواخواه استقلال ایران است. نامبرده از مخالفان استبداد و استعمار و حامی مشروطه، عدالت و مساوات محسوب می‌شود که اقدامات و فعالیت‌های تنها به مسائل سیاسی محدود نمی‌شود و در زمینه فرهنگی و آموزشی از جمله تأسیس مدرسه ایرانی باکو تلاش‌های انجام داده است. مشارالیه با سفرهایی که به

مصلحت‌مطالعات تاریخی

سن پترزبورگ، باکو، لندن و پاریس و ... نمود، نوعی احساس آزادیخواهی در وی پیدا شده و درصدد رسیدن به اهداف سیاسی و اجتماعی خود برآمده و در جریان به توپ بسته شدن مجلس در کنار روشنفکران و مشروطه‌طلبان قرار گرفته و با آنان همکاری نمود و حتی هزینه ایرانیان مقیم پاریس را پرداخت می‌کرد و با کمک روشنفکران مقیم پاریس در انجمن ایرانیان و چند مرکز دیگر شرکت داشت و همچنین اقدام به انتشار روزنامه صوراسرافیل نمود که شماره‌های آن به شهرهای مهم اروپا و ایران ارسال می‌شد. در این مقاله تلاش می‌شود نقش معاضدالسلطنه در مخالفت با استبداد و استعمار و همکاری وی با روشنفکران مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.



ابوالحسن خان پیرنیا (معاضدالسلطنه)

شرح حال ابوالحسن خان معاضدالسلطنه

میرزا ابوالحسن خان پیرنیا - معاضدالسلطنه - که نسب او به حاجی عبدالوهاب، معروف به پیر نائین، می‌رسد، نام خانوادگی پیرنیا را به مناسبت همین انتساب اختیار کرده است. معاضدالسلطنه در سال ۱۲۴۵ هـ ش در نائین متولد شد و پدرش میرزا محمدباقر نائینی که به مولوی اعتقادی راسخ داشت، برای نام‌گذاری وی از مثنوی تفأل گرفت. داستان بشارت دادن بایزید بسطامی از تولد شیخ ابوالحسن خرقانی به فال درآمد و به همین مناسبت او را شیخ

ابوالحسن نام نهاد.^۱ وی همچنین برادرزاده میرزا نصرالله خان مشیرالدوله صدراعظم می‌باشد. معاضدالسلطنه، تحصیلات متداول زمان، یعنی فارسی و سپس ادبیات و مقدمات عربی را در نائین آموخت. وی وقتی به سن هجده سالگی رسید، نائین را به تناسب استعدادش و آرزوهای بزرگی که در سر داشت، کوچک دید و عازم عتبات شد. بیش از یک سال در بغداد، نجف و کربلا می‌زیست. در بغداد آوازه پیشرفت و ترقی عمومیش میرزا نصرالله خان نائینی مشیرالدوله را در وزارت خارجه شنید و برای دیدار او به تهران آمد.^۲

وی به توسط مشیرالدوله به خدمت وزارتخانه درآمد و به عنوان کارمند کارگزاری تبریز در آن شهر مشغول به خدمت گردید و از آن پس به ابوالحسن خان معروف شد. مشارالیه در طول حیات بالنسبه طولانی خود، مناصب مهمی را تجربه کرد. سال‌ها به عنوان سر کنسول ایران در بادکوبه انجام وظیفه کرد. سپس به نمایندگی از طرف مردم تهران به مجلس شورای ملی راه یافت. با تشدید سیاست‌های ضد مردمی محمدعلی شاه به ستیز با حکومت استبدادی وی برخاست و چندی را به حالت تبعید در اروپا گذراند. پس از بازگشت به ایران همدوش با برخی دیگر از آزادیخواهان با معاهده استعماری ۱۹۰۷م به مبارزه جانانه‌ای دست یازید و پس از انقراض حکومت قاجارها در دوره پهلوی اول مدتی را به عنوان استاندار شهرهای گرگان و مازندران و سپس کرمان و شیراز خدمت کرد تا این که سرانجام به طرز مشکوکی در سال ۱۳۱۸ هـ ش فوت کرد.

معاضدالسلطنه، از سال ۱۳۱۰ هـ ق در خدمت مظفرالدین میرزای ولیعهد مشغول به کار شد.^۳ ابوالحسن خان پس از قتل ناصرالدین شاه و جلوس مظفرالدین شاه بر اورنگ شاهی، کماکان به خدمت اشتغال داشت؛ گرچه میرزا محمودخان حکیم‌الملک و برخی درباریان از حضور او در دربار ناراضی بودند.^۴

در سال ۱۳۱۶ هـ ق مامور تنظیم دفاتر نمایندگی‌های ایران در قفقاز شد و سپس به کارمندی و بعداً به عضویت مقدم سرکنسولگری تفلیس منصوب گردید. وی در این مقام هم ابراز لیاقت نمود، اما بین او و مستنصرالدوله - سرکنسول - اختلاف افتاد. پس از آنکه اختلاف بالا گرفت، پیرنیا به عنوان مرخصی، چندی به پترزبورگ رفت.^۵

عبدالله مستوفی در مورد اقامت معاضدالسلطنه در پترزبورگ می‌نویسد: «معاضدالسلطنه، ابوالحسن پیرنیا، که در جنرال قونسولگری تفلیس از کارمندان بود، در ایام مرخصی به مناسبت خویشاوندی با مشیرالملک* به پترزبورگ آمده بود. ضمناً معلوم شد با مستنصرالدوله، جنرال

* معاضدالسلطنه، پسرعموی مشیرالملک بود. حسن پیرنیا، پسر نصرالله خان مشیرالدوله، ابتدا لقبش مشیرالملک بود و پس از مرگ پدر صاحب لقب او (مشیرالدوله) شد. (ویراستار)



میرزا نصرالله خان پیرنیا

قونسول تفلیس، ساخته و این مرخصی تا حدی به عنوان تعرض بوده است. معاضدالسلطنه معلوماتی نداشت ولی مردی ساده و عقیف و صحیح‌العمل و رفیق بسیار خوبی بود. تابستان را در بیلاق با هم گذرانیدیم. به شهر که برگشتیم، نظر به تغییری که در قونسولگری بادکوبه [باکو] لازم شد، به قونسولگری آن جا برقرار گردید و در جنگ بین ارمنی‌ها و مسلمانان بادکوبه، خیلی به درد ایرانی‌ها خورد و همین فداکاری و زحمات سبب شد که در دوره مشروطیت وکیل شود.^۶

در آن هنگام میرزا حسن پیرنیا، پسرعموی معاضدالسلطنه، وزیرمختار ایران در پترزبورگ و میرزا نصرالله خان، عموی معاضد، وزیر امور خارجه ایران بود. پیرنیا با کمک آن دو و تصویب مظفرالدین شاه در سال ۱۳۲۲ ق. کنسول باکو شد و به آن سامان رهسپار گردید.^۷ باکو در آن ایام یکی از بنادر مهم و یکی از مراکز عمده قفقاز بود و بیش از سی هزار ایرانی در آنجا سکونت داشتند. در آن زمان در جامعه ارمنی‌های قفقاز نهضتی برای استقلال

ارمنستان و اتحاد ایروان و قارص پدیدار شده بود. قوای روس برای سرکوبی این جنبش می‌کوشید و مضاعف بر آن تلاش می‌کردند تا اختلافات و تنش‌های موجود بین ارامنه و مسلمانان را تشدید نمایند و در این خصوص از ترغیب ارامنه برای کشتار مسلمانان نیز ابایی نداشتند. در این روزها معاضدالسلطنه با تدبیر، قدرت و فداکاری، برای حفظ جان و مال ایرانیان و مسلمانان کوشید و با کمک حاج زین‌العابدین تقی‌اف، مسلمان ایرانی و سرمایه‌دار بزرگ باکو، برای صیانت از نفوس و اموال ایرانیان و حمایت از مسلمانان، به سرعت یک گارد محافظ تشکیل داد و فداکاری و تدبیر او باعث شد محبوبیت زیادی در این شهر به دست آورد؛ چنانکه مظفرالدین شاه به پیشنهاد عین‌الدوله از او تقدیر نمود، نشان و حمایل برای او فرستاد و به او لقب «معاضدالسلطنه» داد. ژنرال خارتف، فرماندار نظامی باکو، از نفوذ او برای جلب نظر مسلمانان و آرامش باکو استفاده می‌کرد و با او مناسبات صمیمانه‌ای به هم رسانید.^۸

ایرج افشار در کتاب مبارزه با محمدعلی شاه، به نقل از حسین پیرنیا، فرزند معاضدالسلطنه، درباره اقامت پدرش در باکو می‌نویسد: «پدرم در آغاز خدمت دولتی، مدتی کنسول ایران در بادکوبه بود [تا سال ۱۳۲۳ هـ.ق] در این سمت به مناسبت داشتن افکار آزادی‌خواهی و مردم دوستی و قیام و اقدام در حفظ جان و مال مسلمانان مقیم بادکوبه و جلوگیری از جنگ و خونریزی، محبوبیت زیادی در آن شهر به دست آورده بود و در بین نخبگان قوم، دوستان زیادی داشت. در این جریان از این سابقه دوستی برای هدف‌های مبارزاتی استفاده می‌کرد».^۹

اقدامات وی محدود به مسائل سیاسی و به‌طور کلی اموری که به اقتضای شغلی‌اش به او ارجاع شده باشند، نبود و نامبرده در باکو با کمک حاجی زین‌العابدین تقی‌اف یک مدرسه ایرانی تاسیس کرد. این مدرسه تا قبل از انقلاب روسیه دایر بود و مرکز ترویج زبان و فرهنگ ایرانی در قفقاز به شمار می‌رفت. سفر باکو برای خود او نیز بسیار سودمند بود؛ زیرا وی در این سفر سرمایه مهمی به هم زد.^{۱۰}

خدمات معاضدالسلطنه، باعث شد او را به مقام سرکنسولگری تفلیس ارتقا دهند. سرکنسولگری تفلیس، پس از مقام وزیرمختار پترزبورگ، بزرگترین مقام سیاسی ایران در روسیه بود. روس‌ها که از افزایش نفوذ سیاسی و معنوی معاضدالسلطنه در باکو نگران بودند، به بهانه دخالت‌های وی در امور مربوط به روسیه، از پذیرش او به عنوان سرکنسول ایران در تفلیس امتناع نمودند.^{۱۱}

بعد از عملی نشدن مأموریت تفلیس، معاضدالسلطنه در سال ۱۳۲۴ هـ.ق برای بازدید نمایشگاه

بین‌المللی لندن به انگلستان رفت. وی سپس در پاریس اقامت نمود و در آنجا به تحصیل زبان فرانسه پرداخت و در کشورهای اروپایی سیاحت نمود. به دلیل داشتن تمایلات و حس آزادیخواهی و نیز با مشاهده دستاوردهای مدنیت غرب و پیوند ناگسستنی بین مردم و دولت در آنجا، افکارش تحت تأثیر اروپا قرار گرفت؛ با این حال اقامت وی دیری نپائید و وی در سال ۱۳۲۵ ه‍.ق به ایران آمد و از طرف مجلس به نمایندگی و کارپردازی انتخاب شد.^{۱۲}

معاضدالسلطنه و کمیته ملی انقلاب

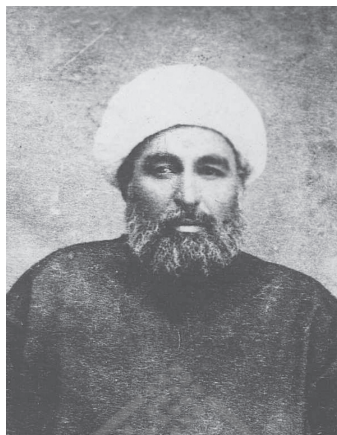
معاضدالسلطنه در مجلس اول در کنار نمایندگان رادیکال آذربایجانی ایستاد و در عین حال عضو کمیته ملی انقلاب هم بود که مخفیانه فعالیت می‌کرد و با فرقه اجتماعيون عاميون در باکو پیوندهایی داشت.^{۱۳} ایرج افشار به نقل از حسین پیرنیا، فرزند معاضدالسلطنه در مورد انتخاب وی به نمایندگی مجلس اول چنین می‌نویسد: «معاضدالسلطنه در دهه اول مجلس شورای ملی به جای یکی از افراد که از نمایندگان حوزه‌های انتخابیه کم آمده بود، طبق نظامنامه آن مجلس به نمایندگی تهران انتخاب شد. مجلس اول اداره امور مباشرت خود را به معاضدالسلطنه واگذار و او را به عضویت هیات رئیسه و ریاست مباشرت انتخاب کرد. با امکانات مالی محدودی که آن مجلس در اختیار داشت، سازمان اداری مورد نیاز را به وجود آورد. از جمله اولین نیروی محافظ یا گارد ملی مجلس را تاسیس کرد و آن را سازمان داد و مسلح ساخت. از صبح تا شام، یا در مجلس بود و به اداره امور مجلس می‌پرداخت و یا در انجمن آذربایجان بود و نیروی مردمی و افراد مجاهد را برای مقابله با محمدعلی شاه تدارک می‌دید.»^{۱۴}

۵۴

مهدی ملک‌زاده در کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایرانی، در توصیف ماهیت و عملکرد کمیته انقلاب که معاضدالسلطنه از اعضای آن بود، می‌نویسد: «سران آزادیخواه در برابر استبداد محمدعلی شاه، چاره را در دست گرفتن زمام انقلاب و به وجود آوردن یک قدرت ملی و تهییج افکار عمومی و قیام اجتماعی دانسته و برای رهبران انقلاب یک کمیته سری به نام کمیته انقلاب از مهم‌ترین و فداکارترین افکار آزادی‌خواه تاسیس نمودند و به کارهایی دست زدند و حوادث و وقایعی ایجاد کردند. مرام این کمیته، مخالفت با استبداد و واژگون کردن تخت و تاج مستبد و ستمگر و به وجود آوردن یک مشروطه حقیقی که از نیروی خون و آهن و آتش سرچشمه بگیرد، بود. کمیته انقلاب از پانزده نفر رهبران مشروطه تشکیل یافته بود. ملک‌المتکلمین، سیدجمال‌الدین، میرزا جهانگیرخان، سیدمحمدرضا مساوات، تقی‌زاده، حکیم‌الملک، سیدعبدالرحیم خلخالی، سیدجلیل اردبیلی، معاضدالسلطنه، میرزا سلیمان‌خان، حسین‌قلی‌خان نواب، میرزا علی‌اکبرخان دهخدا، حاجی میرزا ابراهیم‌آقا، میرزا داودخان،

ادیب السلطنه و نصرت السلطان.

جلسات کمیته هر نیمه شب در خانه حکیم‌الملک واقع در خیابان پستخانه تشکیل می‌شد و قبل از طلوع آفتاب اعضای آن متفرق می‌شدند. اولین اقدام این کمیته، ایجاد یک نیروی ملی برای حفظ آزادی و مقابله با استبداد بود.^{۱۵}



ملک‌المتکلمین

همکاری معاضدالسلطنه با روشنفکران

معاضدالسلطنه در درگیری مسلحانه با حکومت خودکامه محمدعلی شاه، شخصاً شرکت داشت و بعد از بمباران مجلس و آغاز دوره استبداد صغیر به ناچار متواری شد. نویسنده کتاب آبی در این مورد می‌نویسد که نامبرده به بهانه علت مزاج به میل خود از ایران خارج شد.^{۱۶} وی به سفارت انگلیس پناهنده گردید و بعد از چند روز تحصن، به دستور محمدعلی شاه از ایران تبعید شد. ادوارد براون، مستشرق معروف انگلیسی، معتقد است تنها کسانی که بیم جانی داشتند، در سفارت پذیرفته شدند که از جمله این افراد تقی‌زاده، معاضدالسلطنه، دهخدا و شماری در حدود سی چهل نفر بودند.^{۱۷} محمدعلی شاه در مورد افرادی از جمله تقی‌زاده، اصرار می‌کرد که از سفارت بیرون آمده و از ایران به دور باشند. معاضدالسلطنه به همراه تقی‌زاده و دهخدا و چند نفر دیگر عازم انگلستان شد. هر چند که اقامت در انگلستان را بدلیل سیاستهای این دولت در ایران، نمی‌پسندید. وی در این سفر با ادوارد براون و لینچ و برخی از مأموران وزارت خارجه در انگلیس آشنا شد. بعد از ورود به لندن به همراه تقی‌زاده به نمایندگی از تبعیدیان بیانیه‌ای را در شماره مورخ پانزدهم اکتبر ۱۹۰۸م روزنامه تایمز لندن منتشر نمودند و در خصوص رویدادهای محلی و هماهنگی نمایندگان سیاسی و نظامی روس با مقاصد

برخی درباریان و فجاج قزاق مطالبی نوشتند. نویسندگان بیانیه دست‌آوردهای مجلس اول و از جمله تنظیم بودجه متعادل و تصویب قوانین مدنی را برشمردند و تأکید کردند اگر قدرت‌های اروپایی حمایت مادی یا معنوی‌شان را از شاه بردارند، انقلاب مشروطه قابل احیاء خواهد بود.^{۱۸} این جمع همچنین افزودند: فرضاً بنده و چهار نفر دیگر هم از میان رفتیم، هزار نفر دیگر جای ماها را خواهد گرفت. تخم مشروطیت و عدالت مثل تخم خشخاش و خاک می‌ماند، هر یک دانه‌اش هزار دانه می‌شود و درختش مثل درخت بید و زبان گنجشگ است هر قدر دولت درباره استبداد سعی نماید و ظلم نماید، طالبین عدالت زیادتر می‌شوند و اساس مشروطیت محکم‌تر می‌شود.^{۱۹} معاضد السلطنه و تقی‌زاده علیرغم آن که از رفتار بسیاری از انجمن‌ها شاکی بودند، تصمیم گرفتند فقط بر دست‌آوردهای مثبت این انجمن‌ها تأکید کنند. آنها از انجمن‌های ایالتی و ولایتی و مردمی با افتخار یاد نموده و اشاره کردند انجمن‌های مردمی در بسیاری از امور اجتماعی و سیاسی مانند برنامه‌های آموزشی و رفاهی برای کمک به محرومان سهم داشته‌اند. در بیست و نهم اکتبر ه. ف. ب. لینچ، عضو لیبرال پارلمان و تاجری که در ایران و



سیدحسن تقی‌زاده

نقاط دیگر منطقه خلیج فارس منافع داشت، تدارک ملاقاتی را برای تقی زاده و معاضدالسلطنه با بیست و پنج عضو پارلمنت بریتانیا داد. این دیدار چنان موفقیت آمیز بود که روز بعد یک کمیته مخصوص ایران با شعبه های پارلمانی و خارج از پارلمان تشکیل شد.^{۲۰}

معاضدالسلطنه و کانون های روشنفکری اروپا

معاضدالسلطنه، تقی زاده و دهخدا که از تبعیدشدگان محسوب می شدند، صلح با محمدعلی شاه را غیرمقدور می دانستند.^{۲۱}

در لندن معاضدالسلطنه با برخی رجال سیاسی از جمله با ادوارد براون تعامل داشت. در یکی از نشست هایی که وی به اتفاق سیدحسن تقی زاده با براون داشت، براون آن ها را با مجامع سیاسی آشنا نموده و به وکلای پارلمان انگلیس، به ویژه به نمایندگان ایرلند که از معارضین و مخالفین سیاست انگلیس بودند، معرفی کرد. به زعامت ادوارد براون، مجمعی به نام «کمیته ایران» تشکیل گردید و جمعی از نمایندگان آزادی خواه مجلس عوام انگلیس و عده ای طرفداران آزادی ایران، در آن مجلس عضویت یافتند. آن ها ضمن انتقاد از سیاست جابرا نه انگلستان در قبال ایران، معاهده ۱۹۰۷م را که با اصرار انگلیسی ها منعقد شده بود، ریشه همه مصائب و بدبختی های ایران خواندند و به دولت انگلیس فشار آوردند تا در سیاست خود در قبال ایران تجدیدنظر کند و برای اعاده مشروطه و انتخابات مجلس شورای ملی در ایران پافشاری نماید. این عده، مقالات فصلی در جراید کثیرالانتشار برای همین منظور به طبع رسانیدند و اعلامیه های متعدد منتشر کردند. از جمله اقدامات موثر آنان، این بود که با تمام قوا تلاش کردند از مساعدت های بریتانیا به دستگاه استبدادی ایران ممانعت به عمل آوردند و تلاش های دربار ایران را برای استقراض نقش بر آب سازند، چرا که یقین داشتند اگر پولی به دست محمدعلی شاه برسد، او موفق خواهد شد قیام تبریز را از میان بردارد و ملیون را شکست دهد.^{۲۲} در واقع تلاش این گروه دفاع از حقوق ایران بود.^{۲۳}

انتشار روزنامه صوراسرافیل

معاضدالسلطنه پس از اقامت کوتاهی در لندن رهسپار پاریس شد.^{۲۴} پاریس همواره برای ایرانیان جاذبه خاصی داشت، خاصه از لحاظ سوابق مردم آن در قیام بر ضد استبداد و کسب آزادی های فردی و اجتماعی. بعد از به توپ بسته شدن مجلس، بسیاری از آزادی خواهان ایرانی خود را به پاریس رساندند؛ چون هم سوابق فرانسه در مبارزه با استبداد و هم انقلاب کبیر فرانسه را می شناختند و هم زبان خارجه مورد آشنای ایرانیان، اغلب فرانسوی بود.^{۲۵}

ایرانیان مقیم اروپا در این دوره با لیبرالهای عثمانی و خصوصاً ترکان جوان در ارتباط بودند و مجمعی با عنوان انجمن اخوت اسلامی در پاریس تشکیل شد که ریاست آن با احمد رضا بیگ بود که ایرانیان در آن شرکت داشتند.^{۲۶} بدین ترتیب مبارزات و فعالیت‌های سیاسی معاضد السلطنه در پاریس استمرار یافت و وی ضمن رهبری آزادی خواهان ایرانی مقیم فرانسه، مخارج دهخدا و میرزا قاسم خان صوراسرافیل را نیز تکفل می‌کرد.^{۲۷}



میرزا قاسم خان صوراسرافیل

اجتماع سران مشروطیت ایران در پاریس، ایجاب می‌کرد نشریه‌ای برای اعلام نظریات آنها داشته باشند. به همین دلیل معاضد السلطنه بعد از مشورت با میرزا علی اکبر دهخدا تصمیم گرفت مجدداً روزنامه صوراسرافیل را منتشر نمایند. روزنامه صوراسرافیل در ایران محبوبیت فراوانی داشت و بیشتر این محبوبیت بر اثر مقالات انتقادی علی اکبر دهخدا بود که با سبکی نو و لحنی ساده تحت عنوان «چرند و پرند» در هر شماره انتشار می‌یافت. با این وصف روزنامه صوراسرافیل رویکرد ضد دینی داشت و مقالات بسیار تندی در این روزنامه توسط اشخاص مختلف از جمله دهخدا که سردبیر هم بود نوشته می‌شد و در حقیقت تندروی‌های دهخدا، میرزا جهانگیر خان را به کشتن داد. به هر روی آن‌ها برای انتشار روزنامه ابتدا شهر پاریس را در نظر گرفتند اما روزی که دهخدا و معاضد السلطنه با هم به بیست و دو مطبعه پاریس که حروف عربی داشتند، مراجعه کردند، متوجه شدند هیچ مطبعه‌ای حاضر به چاپ روزنامه ایشان نیست. معاضد السلطنه در فشار زیادی بود تا از انتشار آن خودداری کند اما اعلام می‌کند که این

روزنامه را به خاطر اسلام و یادگار شهدای راه حریت و آزادی چاپ خواهد کرد.^{۲۸} ممتازالسلطنه، سفیر ایران در پاریس، به نحوی ذهن مقامات فرانسوی را نسبت به ایرانیان مشوش ساخته بود که دولت فرانسه به کلیه چاپخانه‌ها دستور داده بود از چاپ نشریه متعلق به ایرانیان خودداری کنند.^{۲۹}

معاضدالسلطنه مرکز کار روزنامه را به سوئیس و به شهر کوچکی به نام ایوردن منتقل کرد. زیرا پاریس را برای فعالیت‌های ایرانیان تندرو صلاح نمی‌دانستند، علاوه بر این خود او مدتی را در ایوردن گذرانده بود و آن جا را شهری آرام و بی‌دغدغه می‌دانست. به همین جهت در هتل دولاپری، همان جا که محل سکونت اتابک بود، چند اتاق برای دهخدا و حاجی میرپنج، برادر حکیم‌الملک و میرزا قاسم‌خان صوراسرافیل [همکار میرزا جهانگیرخان] به مبلغ روزی پنج فرانک سوئیس [معادل یازده قران ایران] تهیه نمود و سالونی نیز برای دهخدا تدارک دید تا مطالب را در آن جا تهیه و به تدریج به پاریس بفرستد تا به همت و نظارت شیخ محمدخان به اسم کتاب دکتر جلیل‌خان به چاپ برسد.^{۳۰} ادوارد براون اصرار داشت مرکز روزنامه در لندن باشد؛ اما معاضدالسلطنه بنا به بی‌اعتمادی به دولت انگلیس، هم چنان سوئیس را ترجیح می‌داد. وی تمایل بسیار داشت سیدمحمد رضا مساوات را نیز به سوئیس ببرد تا گذشته از حشر و نشر با او، در چیدن حروف روزنامه به آزادی‌خواهان کمک کند؛ زیرا نوشتن روزنامه در سوئیس و چاپ شدن آن با هزار ناز و نخوت دکتر جلیل‌خان در پاریس، بسیار دشوار بود؛ به ویژه آنکه



سیدمحمد رضا مساوات

رفت و آمد دائمی بین ایوردن و پاریس مخارج هنگفتی را بر آنان تحمیل می کرد. معاضد السلطنه معتقد بود باید از مطابع باکو و تقلیس مقداری حروف فارسی و نیز فردی را که برای چیدن حروف مناسب باشد، به ایوردن بیاورند.

مساوات به مناسبت داشتن روزنامه با حروفچینی آشنایی داشت و به همین جهت وجود او برای ایرانیان مغتنم بود. اما از آنجا که مساوات به خارج شدن از ایران راضی نگردید، حروفچینی فارسی نیز به دست نیامد، گذشته از آن که عمر روزنامه بسیار کوتاه بود و بیش از سه شماره انتشار نیافت.^{۳۱} تمام مخارج طبع و انتشار آن به اضافه مخارج رفت و آمد بین ایوردن و پاریس بر عهده معاضد السلطنه بود و او خرج رفقای خود یعنی دهخدا و موسی خان میرپنج و حسین آقا [پرویز] را نیز می پرداخت.^{۳۲} شماره اول صوراسرافیل در اول محرم ۱۳۷۲ هـ ق منتشر گردید. دهخدا نویسنده مقالات و میرزا قاسم خان مدیر و حسین (پرویز) مصحح روزنامه بودند. این روزنامه در شهرهای مهم اروپا پخش می شد و به استانبول، تقلیس، باکو، تبریز و تهران نیز ارسال می گردید. شماره سوم آن در پانزدهم ۱۳۲۷ هـ ق چاپ شد. حملات تند این روزنامه متوجه دربار محمدعلی شاه بود و همین مسئله باعث شد برخی آزادی خواهان منافق به مخالفت با معاضد السلطنه برخیزند. در این اوقات خبر سقوط اصفهان و گیلان، آزادی خواهان را امیدوار نمود و از پاریس به قفقاز و استانبول مهاجرت کردند.^{۳۳}

۶۰

بنا به اظهار برخی منابع، لنین، رهبر آزادی خواهان روسیه، پس از ملاقات با چند تن از مشروطه خواهان برجسته ایرانی و از جمله با معاضد السلطنه، دهخدا و کریم خان رشتی در اروپا، توصیه هایی به مراکز آزادی خواهان روسیه برای تقویت و معاضدت انقلابیون ایران نموده بود.^{۳۴} اما معاضد السلطنه تحت هیچ شرایطی از شاه و عوامل دربار مایوس نمی شود چون خطر بزرگتر را محو استقلال ایران می داند که به هر وسیله حتی اصلاح رابطه با شاه باید جلوی آن را گرفت. تمام مشروطه طلبان که علیه محمدعلیشاه در خارج از کشور در فعالیت بودند بین دخالت کشوری بیگانه - منظور روسها - در امور ایران و مصالحه با محمدعلیشاه و گذشتن از اصول خود همواره دومی را ترجیح می دادند.^{۳۵}

پس از رهایی اصفهان و گیلان از سلطه حکومت استبدادی و حتمی شدن شکست قریب الوقوع محمدعلی شاه، معاضد السلطنه و دهخدا به فعالیت دفتر روزنامه صوراسرافیل در ایوردن پایان دادند و به سوی استانبول رهسپار شدند. این شهر در سده نوزدهم میلادی به دروازه نفوذ مظاهر غربی به شرق تبدیل شده بود و پرتوهایی از همین طریق به ایران نیز می رسید. اقامت گروه هایی از ایرانیان در استانبول و سایر شهرهای عثمانی و آمد و شد بسیاری دیگر از ایرانیان به آن سامان، آنچه را که از اروپا به عثمانی منتقل شده بود، به ایران وارد می کرد.^{۳۶} اندیشه های سوسیالیستی و انقلابی از قفقاز و در کنار آنها افکار اتحاد اسلام از طریق ترک های جوان در استانبول پراکنده می شد. این افکار و

آراء از طریق مجلات و روزنامه‌ها یا بحث در محافل سیاسی و ادبی به ایرانیان می‌رسید و مقالات کسانی چون تقی‌زاده نشان می‌دهد که ایرانیان در آن زمان تحت تاثیر ترک‌ها بودند.^{۳۷}

معاضد السلطنه و انجمن سعادت استانبول

معاضد السلطنه و همفکران وی در صوراسرافیل، در استانبول به عضویت انجمن سعادت درآمدند. انجمن سعادت یکی از مراکز مهم ملی بود و تا زمان فتح تهران، مرکز ارتباط میان نجف و انجمن‌های ایالتی تبریز و سرداران قشون ملی گیلان و اصفهان به شمار می‌رفت و آنان را به پایداری و مقاومت تشویق می‌کرد. در استانبول معاضد السلطنه به ریاست انجمن مذکور انتخاب شد و دهخدا روزنامه سروش را تأسیس کرد.^{۳۸} بنابه نوشته دولت‌آبادی، آنچه صلاح آن روز ملت ایران بود، در این جریده نشر داده می‌شد.^{۳۹}

روابط صمیمانه میان انجمن سعادت با مراکز حزب اتحاد و ترقی و رؤسای ملیون عثمانی، نقش زیادی در پیشرفت مرام آزادی‌خواهان ایفاء می‌کرد و راه را برای آزادی عمل آنان باز کرده بود. دولت عثمانی علاقمندی بسیار به پیشرفت نهضت مشروطیت ایران از خود نشان می‌داد و مشروطه‌خواهان ایرانی را به‌طور غیرمستقیم تقویت می‌کرد. عده‌ای از مشروطه‌خواهان به یاری انجمن سعادت رهسپار ایران شدند و در رشت به قشون ملی ملحق گردیدند. آنها اعانه مختصری هم برای کمک به مردم تبریز که در آن زمان به واسطه محاصره در سختی طاقت‌فرسایی زندگی می‌کردند، جمع‌آوری و ارسال نمودند.^{۴۰} انجمن سعادت به‌طور منظم با انجمن ایالتی تبریز و سردار ملی در تماس بود و با جمعیت عامیون قفقاز هم ارتباط داشت.^{۴۱} طاهرزاده بهزاد در کتاب قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، راجع به این انجمن می‌نویسد: «خدمات این انجمن در ایام محاصره تبریز، به حدی است که محتاج مقاله جداگانه می‌باشد. اما مایه تأسف در این جا است که اعضای انجمن سعادت اسناد تاریخی را نگه نداشته و به دست تاریخ نسپرده‌اند».^{۴۲} تلاش‌های معاضد السلطنه در استانبول بی‌وقفه ادامه داشت. وی انجمن را بر آن داشت تا به سردار اسعد و سپهدار تلگراف‌هایی کرده و آنان را برای حرکت هرچه سریعتر به تهران تحریک کند. سرانجام این تلاش‌ها و سایر فعالیت‌های جنبی دیگر، سبب سقوط محمدعلی شاه از سلطنت و بازگشت تبعیدشدگان به وطن گردید. با پیروزی انقلاب مشروطیت، معاضد السلطنه کماکان در عرصه سیاست فعال بود؛ چنان که در انتخابات دوره دوم مجلس شورای ملی از رشت به نمایندگی انتخاب شد. وی و دهخدا کوشش داشتند انقلاب را به مسیر حفظ نظم و امنیت و سازماندهی سیاسی و اداری سوق دهند.^{۴۳} معاضد السلطنه با عضویت در حزب اعتدالی یا اجتماعیون اعتدالیون همراه با جمعی دیگر از معارف مشروطه، برای پاسداری از آرمان‌های آزادی‌خواهان به فعالیت‌های سیاسی خود

استمرار بخشید.^{۴۴} این دوره از حیات سیاسی وی با اشغال ایران توسط سربازان روسیه تزاری مقارن بوده و او که وجود این میهمانان ناخوانده را در سرزمین مادری‌اش امری بسیار نامیمون می‌دانست، نطق بلیغی در مجلس ایراد نموده و اعلام خطر کرد.^{۴۵} در ذی‌الحجه ۱۳۲۹ ه‍.ق هنگام ترمیم کابینه مصمصام السلطنه، پیرنیا به جای دبیرالملک به وزارت پست و تلگراف منصوب شد.^{۴۶}

این هنگام که در پرتو اعتراضات شخصیت‌های ملی و مذهبی، امتیاز تلگراف هند و اروپا منتفی می‌شد، معاضدالسلطنه نیز با تمديد امتیاز مخالفت نمود و چون نظر دولت غیر از این بود، از وزارت استعفا داد.^{۴۷} یک سال بعد، یعنی در اوایل ۱۳۳۰ ه‍.ق هنگام زمامداری علاءالسلطنه چندی به حکومت یزد و کرمان مامور شد تا این که بعد از یکسال و اندی به تهران بازگشت. در سومین کابینه مستوفی‌الممالک، زمانی که اغلب مشروطه‌خواهان به تصور این که روس‌ها به پایتخت حمله خواهند کرد به قم مهاجرت کرده بودند، معاضدالسلطنه نیز همراه آنان رهسپار قم گردید و از آنجا به نائین رفت.^{۴۸} در واقع معاضدالسلطنه با مقاصد شخصی و سیاسی آنها هماهنگی نداشت و در کار مهاجرت مردد بود. با این حال برای ایجاد نیروی مقاومت ملی به میان ایل بختیاری رفت و تا پایان جنگ جهانی در میان ایلات جنوب باقی ماند.

معاضدالسلطنه و قرارداد ۱۹۱۹

قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس نقطه عطفی در تاریخ ایران و در مناسبات سیاسی ایران و انگلیس بشمار می‌رود. قراردادی که زاده اندیشه لرد کرزن سیاستمدار کارکشته و بسیار محیل و دست پرورده وزارت امور خارجه بریتانیا بود. اگرچه این قرارداد بنا به دلایلی عقیم ماند اما نافرجام ماندن آن به شکل‌گیری کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و ظهور رضاخان در ایران انجامید.

این قرارداد با واکنش شدید کشورهای چوَن فرانسه، ایالات متحده آمریکا و دولت بلشویکی روسیه مواجه شد و حتی در خود انگلستان نیز عکس‌العمل‌های متفاوتی را برانگیخت. لرد کرزن و وزارت خارجه انگلستان خواهان حضور متحد و چشمگیر بریتانیا در ایران بودند و از هیچ کوششی در به تصویب رساندن آن دریغ نمی‌کردند. در حالی که وزارت جنگ، وزارت دارایی و وزارت امور هندوستان چنین کاری را بسیار پرهزینه و برای احساسات ملی در حال غلیان ایرانیان اهانت‌آمیز یا دارای هر دو عیب می‌دانستند.^{۴۹} معاضدالسلطنه پس از مراجعت به تهران، با قرارداد وثوق‌الدوله [۱۹۱۹] به مبارزه پرداخت. وی گرچه با وثوق‌الدوله مناسباتی داشت و در کابینه مصمصام السلطنه با وی همکار بود، در ردیف مخالفان وی قرار گرفت و به دستور وثوق‌الدوله در منزل تحت نظر گرفته شد.^{۵۰} با تشکیل کابینه از سوی قوام‌السلطنه برادر وثوق‌الدوله، معاضدالسلطنه در کابینه مذکور وزارت عدلیه را بر عهده داشت.^{۵۱}

او در سمت وزیر عدلیه، با اعمال قدرت متنفذان محلی که عدلیه را تحت نفوذ داشتند، به مبارزه برخاست و از جمله رئیس عدلیه خوزستان را که از خزعزل فرمانبرداری می‌کرد، معزول نمود. وی مستر مول، مستشار آمریکایی و مدیرکل وزارت مالیه، را که در اموال دولتی اختلاس کرده بود، توقیف کرد و او را که به سفارت انگلیس پناهنده شده بود، به وسیله مأموران عدلیه ایران از آن سفارت خارج نمود؛ در حالیکه هنوز کاپیتولاسیون لغو نشده بود. به دلیل این که وی تحصیلات قضایی نداشت مشاورانی چون سیدنصرالله تقوی بدست وی اغراض خود را عملی می‌کردند و برخی عزل و نصب‌ها را انجام می‌دادند. از جمله نقاط ضعف وی ملاقات‌های متوالی با میرزا کریم‌خان رشتی (خان اکبر که روابط حسنه با سردار سپه داشت) در وزارت بود که برای ابقاء در پست وزارت می‌دادند. اما واقعیت این بود که خان اکبر چشم طمع به املاک لشت و نشاء که ملک امین‌الدوله بود، داشت و می‌خواست از سابقه اختلاف معاضدالسلطنه با امین‌الدوله استفاده و این املاک را تصرف نماید. هم چنین معاضدالسلطنه با قدرت‌های استعماری زمان و عمال ستم پیشه آنان و از جمله با آرتور میلسپو، رئیس آمریکایی کل مالیه ایران، به مبارزه برخاست.^{۵۲}

معاضدالسلطنه در سال ۱۳۰۳ ه‍.ش از وزارت عدلیه به اجبار مستعفی گردید. گرچه علت ظاهری استعفا این بود که او از یزد و نائین به وکالت دوره پنجم انتخاب شده و وکالت نائین را پذیرفته، اما شایع شد استعفای او به مناسبت تعقیب پرونده قتل میرزاده عشقی بوده است.^{۵۳}

معاضدالسلطنه و حکومت رضاخان پهلوی

با تأسیس حکومت پهلوی، معاضدالسلطنه در سومین سال سلطنت رضاخان به حکومت مازندران و گرگان منصوب گردید، اما به دلیل مداخلات چراغعلی خان امیراکرم و موقعیت خاص مازندران، نتوانست در آنجا کار کند و به زودی استعفا نمود.^{۵۴}

وی در سال ۱۳۰۸ ه‍.ش به استانداری کرمان منصوب شد؛ طرح شهرسازی و احداث میدان و خیابان کرمان یادگار این دوره از حکومت او هستند. معاضدالسلطنه در سال ۱۳۰۹ ه‍.ش در دوره هشتم، از طرف مردم نائین به مجلس رفت و در سال ۱۳۱۱ ه‍.ش، به استانداری فارس منصوب شد.^{۵۵}

در سال ۱۳۱۳، بار دیگر به استانداری کرمان مأمور شد. مأموریتش چهار سال طول کشید. وی در این مدت، ضمن تعقیب طرح شهرسازی و سایر اقدامات پیشین خود، باغ ملی کرمان را احداث نمود؛ همچنین دو نوانخانه موقت با کمک سرمایه‌داران کرمان تأسیس کرد و تا حدودی موجبات رفاه طبقه ناتوان را فراهم نمود.^{۵۶}

در سال ۱۳۱۸ ه‍.ش معاضدالسلطنه به دستور رضاشاه به سمت استاندار فارس تعیین شد. این آخرین سمت رسمی معاضدالسلطنه بود؛ او در شب سیزدهم آذر ۱۳۱۸ ه‍.ش پس از مراجعت از

باشگاه شیراز، دیگر به منزل خود بازنگشت. صبح فردای آن روز جسد او و نوکرش را جلو منزلش پیدا کردند. این مرگ آشکارا مشکوک بود، اما عمال حکومتی درگذشت او را عادی و بر اثر سکت قلبی و دیابت اعلام کردند.^{۵۷}

پانوشتها

- * مدیر گروه و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شبستر
- * دانش آموخته کارشناسی ارشد تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه آزاد اسلامی واحد شبستر
- ۱- صفایی، ابراهیم، (۱۳۳۳)، رهبران مشروطه، تهران، جاویدان، ج سوم، ص ۶۲۵. و برای اطلاعات بیشتر رک: سلیمانی، کریم، (۱۳۷۹)، القاب رجال دوره قاجاریه، تهران، نشر نی، ص ۱۵۶ و مستوفی، عبدالله (۱۳۶۰)، شرح زندگانی من، تهران، زوار، ج دوم، ص ۱۰۴.
 - ۲- همان، ص ۶۲۶.
 - ۳- همان، صص ۶۲۷-۶۲۶.
 - ۴- همان.
 - ۵- همان، ص ۶۲۸.
 - ۶- مستوفی، عبدالله، پیشین، ص ۱۰۴.
 - ۷- صفایی، ابراهیم، همان، ص ۶۲۸.
 - ۸- همان، صص ۶۲۹-۶۲۸؛ عبدالحسین علوی مولف کتاب رجال عصر مشروطیت که آن را در روزگار اقامت در برلین به رشته نگارش درآورده است، به عکس این مسئله را رد و اظهار کرده است که معاضدالسلطنه در درگیری‌های به وجود آمده بین مسلمانان و ارامنه، از ارامنه و روس‌ها حمایت کرده است که به نظر نمی‌رسد نظر صائبی بوده باشد برای اطلاع بیشتر رک: عبدالحسین (۱۳۸۵): رجال عصر مشروطیت، به کوشش حبیب یغمایی و ایرج افشار، ج دوم، تهران، اساطیر، ص ۱۰۷.
 - ۹- افشار، ایرج (۱۳۵۹) مبارزه با محمدعلی شاه، تهران، توس، ص ۵.
 - ۱۰- صفایی، ابراهیم، همان، ص ۶۲۹.
 - ۱۱- همان، ص ۶۳۰.
 - ۱۲- همان، ص ۶۳۰.
 - ۱۳- آقاری، ژانت (۱۳۷۹) انقلاب مشروطه ایران، ترجمه: رضا رضایی، تهران، بیستون، ص ۹۹.
 - ۱۴- افشار، ایرج، همان، صص ۵-۶.
 - ۱۵- ملک‌زاده، مهدی (۱۳۶۳) تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج دوم، تهران، انتشارات علمی، مجلات ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ص ۴۱۷.
 - ۱۶- بشیری، احمد (۱۳۶۷): کتاب آبی، تهران، ج دوم، نشر نور، ص ۱۷۲.
 - ۱۷- براون، ادوارد (۱۳۳۸) انقلاب ایران، ترجمه احمد پروژه، معرفت، ص ۲۱۷، نیز رک: هدایت، مهدی، مخبرالسلطنه (۱۳۳۲) طلوع مشروطیت، به کوشش امیراسماعیلی، تهران، جام، ص ۸۴.
 - ۱۸- کسروی، احمد (۱۳۷۲) تاریخ مشروطه ایران، ج هفدهم، تهران، امیرکبیر، ص ۸۴.
 - ۱۹- بشیری، احمد، پیشین، ص ۳۹.
 - ۲۰- آقاری، ژانت، همان، ص ۳۰۰.
 - ۲۱- نوائی، عبدالحسین (۱۳۵۶) دولت‌های ایران، تهران، بابک، ص ۱۱۲.
 - ۲۲- نوائی، عبدالحسین (۱۳۷۵) ایران و جهان، تهران، هم، ج سوم، ص ۱۶۲ و تقی‌زاده، حسن (۱۹۹۵): زندگی طوفانی، به کوشش ایرج افشار، لوس آنجلس، ص ۵۱.
 - ۲۳- ملک‌زاده، مهدی، همان، ج چهارم و پنجم، ص ۹۸۹.
 - ۲۴- صفایی، ابراهیم، همان، ص ۶۳۳.

- ۲۵- نوائی، عبدالحسین، همان، ص ۱۶۴.
- ۲۶- افشار، ایرج، (۱۳۵۰): مقالات تقی‌زاده، تهران، ج ۲، ص ۴۱. بهنام، جمشید (۱۳۸۶): برلنی‌ها اندیشمندان ایرانی در برلن، تهران، ج دوم، فرزانه، ص ۲۰۲.
- ۲۷- صفایی، ابراهیم، همان، ص ۶۳۴.
- ۲۸- بشیری، احمد، پیشین، ص ۳۹.
- ۲۹- نوائی، عبدالحسین، دولت‌های ایران، همان، ص ۱۱۴ و نیز نوائی، عبدالحسین، ایران و جهان، همان، ص ۱۶۴.
- ۳۰- همان.
- ۳۱- نوائی، عبدالحسین، دولت‌های ایران، همان، ص ۱۱۶.
- ۳۲- همان، ص ۱۲۴.
- ۳۳- همان، ص ۱۲۹.
- ۳۴- ملک‌زاده، مهدی، همان، ص ۹۹۰.
- ۳۵- علم، محمدرضا (۱۳۸۵): کانونهای مقاومت خارج از کشور، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ص ۵۴.
- ۳۶- رئیس‌نیا، رحیم (۱۳۸۵) ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم، تبریز، ستوده، ج اول، ص ۷۹۲.
- ۳۷- بهنام، جمشید، پیشین، ص ۱۴۹.
- ۳۸- آفاری، ژانت، همان، ص ۳۶ و ملک‌زاده، مهدی، همان، ص ۹۹۰.
- ۳۹- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۶۱) حیات یحیی، ج سوم، تهران، عطار، ج سوم، ص ۱۰۱.
- ۴۰- همان.
- ۴۱- ملک‌زاده، مهدی، همان، ص ۱۱۴۱.
- ۴۲- طاهرزاده بهزاد، کریم (۱۳۶۳) قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، ج دوم، تهران، اقبال، ص ۳۶۱.
- ۴۳- افشار، ایرج، همان، ص ۸.
- ۴۴- ملک‌زاده، مهدی، همان، ج ششم و هفتم، ص ۱۳۳۰ و نیز: یادداشت‌های رابینو (۱۳۵۲) مشروطه گیلان، به کوشش محمد روشن، رشت، فرهنگ و هنر، ص ۳۸.
- ۴۵- فخرایی، ابراهیم (۱۳۵۳) گیلان در جنبش مشروطیت، ج دوم، تهران، فرانکلین، ص ۱۸۳.
- ۴۶- صفایی، ابراهیم، همان، ص ۶۳۸، نیز رک: کسروی، احمد (۱۳۷۶) تاریخ هیجده ساله آذربایجان، ج یازدهم، تهران، امیرکبیر، ص ۲۳۶.
- ۴۷- افشار، ایرج، همان، صص ۸-۹ و صفایی، ابراهیم، همان، ص ۶۳۹.
- ۴۸- بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، ج اول، تهران، زوار، ج پنجم، ۱۳۷۸، ص ۳۹.
- ۴۹- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۱) تضاد دولت و ملت، ترجمه علیرضا طیب، ج دوم، تهران، نشر فنی، ص ۳۱۵ و نیز کدی، نیکی (۱۳۸۱) ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران، ققنوس، ج اول، صص ۱۲۱-۱۲۰.
- ۵۰- صفایی، ابراهیم، همان، ص ۶۳۹ و افشار، ایرج، همان، ص ۹.
- ۵۱- برای اطلاع بیشتر رک: هدایت، مهدی‌قلی‌خان (۱۳۷۵) خاطرات و خطرات، ج پنجم، تهران، زوار، ص ۳۵۹ و نیز: هدایت، مهدی‌قلی‌خان (۱۳۶۳) گزارش ایران، به اهتمام محمدعلی صوتی، ج دوم، تهران، نقره، ص ۳۹۱ و نیز: رحمانیان، داریوش (۱۳۷۹) چالش جمهوری و سلطنت در ایران، تهران، نشر مرکز، ص ۱۲۹.
- ۵۲- مستوفی، عبدالله (۱۳۸۴)، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، ج پنجم، ج سوم، تهران، انتشارات زوار، ص ۶۳۱.
- ۵۳- صفایی، ابراهیم، همان، ص ۶۴۶، میرزاده عشقی از جمله شعرای ناسیونالیستی بود که به سال ۱۳۰۴ هـ ش توسط عمال رضاخان کشته شد. برای اطلاع از زندگانی و افکار و اندیشه‌های او رک به: بهار، محمدتقی (۱۳۸۰) تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج چهارم، تهران، امیرکبیر، ج دوم، ص ۴۰، مستوفی، عبدالله (۱۳۸۴)، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، ج پنجم، ج سوم، تهران، انتشارات زوار، ص ۲۶۵؛ همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۰) دولت و جامعه در ایران، ج دوم، تهران، نشر مرکز، ص ۶۴.
- ۵۴- صفایی، ابراهیم، همان، ص ۶۴۶.
- ۵۵- همان، صص ۶۴۷-۶۴۶.
- ۵۶- همان، ص ۶۴۷.
- ۵۷- همان، ص ۶۴۸.